صحابه

**گردآوری و ترجمه:**

**عبدالله موحد**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | صحابه  |
| **گرد آوری و ترجمه:** | عبدالله موحد |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc440791744)

[ابوجندل بن سهیل بن عمروب 1](#_Toc440791745)

[فضیلت وی: 1](#_Toc440791746)

[داستان فرار أبو جندلس و نجات وی: 1](#_Toc440791747)

[وفات وی: 3](#_Toc440791748)

[حُباب بن منذِرس 5](#_Toc440791749)

[فضائل وی: 5](#_Toc440791750)

[رای و تدبیر وی: 5](#_Toc440791751)

[شجاعت وی: 6](#_Toc440791752)

[نظر وی در سقیفه بنی ساعده: 6](#_Toc440791753)

[وفات وی: 7](#_Toc440791754)

[سعید بن زید، صحابی مستجاب الدعوه 9](#_Toc440791755)

[احادیث سعید بن زید: 9](#_Toc440791756)

[یکی از بهشتیان: 10](#_Toc440791757)

[زید بن عمرو بن نفیل، پدر سعید: 11](#_Toc440791758)

[منزلت سعید بن زید: 12](#_Toc440791759)

[سعید بن زید و شورای انتخاب خلیفه: 13](#_Toc440791760)

[وفات سعیدس: 14](#_Toc440791761)

[صفیه دختر عبدالمطلبل بانوی شجاع 15](#_Toc440791762)

[اسلام وی: 15](#_Toc440791763)

[جایگاه وی نزد رسول خدا: 15](#_Toc440791764)

[اخلاق و منش وی: 16](#_Toc440791765)

[نقش وی در غزوه‌ی خندق: 16](#_Toc440791766)

[وفات: 17](#_Toc440791767)

[عبدالله بن قیس العامری معروف به ابن ام مکتوم 19](#_Toc440791768)

[عبدالله فرزند عبدالله بن ابی سلول 21](#_Toc440791769)

[مصعب بن عمیر، سفیر اسلام و دعوتگر پیامبر 23](#_Toc440791770)

[جوان ناز پرورده قریش: 23](#_Toc440791771)

[اسلام مصعب و تحمل سختی‌ها: 23](#_Toc440791772)

[سفیر اسلام و دعوتگر پیامبر در مدینه: 24](#_Toc440791773)

[شهادت مصعب بن عمیر: 26](#_Toc440791774)

[مصعب، نمونه دعوتگر فداکار و خستگی ناپذیر: 27](#_Toc440791775)

[منابع 29](#_Toc440791776)

ابوجندل بن سهیل بن عمرو**ب**

وی أبو جندل ابن سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن حسل بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر عامری قرشی است. نام وی عاص و گفته شده عبدالله می‌باشد.

فضیلت وی:

ایشان از نخستین کسانی است که در مکه به اسلام گروید و در این راه آزار و اذیت‌های فراوانی دید. او فرزند سهیل بن عمرو از سران قریش است. پدرش پس از آنکه وی اسلام آورد او را در غل و زنجیر کرد و از هجرت او جلوگیری نمود.

داستان فرار أبو جندلس و نجات وی:

در صحیح بخاری داستان وی در صلح حدیبیه از طریق معمر از زهری از عروه از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت شده است. در اینجا این داستان زیبا را از صحیح بخاری و دیگر منابع حدیثی ذکر خواهیم کرد.

پس از آنکه پیامبرخداص و سهیل بن عمرو که نمایندگی قریش را بر عهده داشت متن صلح را نوشتند به ناگاه فرزند سهیل که توانسته بود فرار کند در حالی که غل و زنجیر را با خود می‌کشید به آنجا رسید. سهیل تا فرزند خود را دید برخواست و بر صورت او سیلی نواخت و به رسول خدا گفت: ای محمد پس از آنکه به توافق رسیدیم او به اینجا آمده است! رسول خداص از سهیل خواست او را به آن‌ها ببخشد و از برگرداندن او صرف نظر کند اما سهیل نپذیرفت.

یکی از بندهای صلح میان رسول خداص و مشرکان به این مضمون بود که در صورت فرار کسی از مسلمانان مکه به سوی مدینه باید وی به مشرکان تحویل داده شود اما اگر کسی از مسلمانان مرتد می‌شد و به مکه می‌گریخت مشرکان وی را به مسلمانان تحویل ندهند.

بر این اساس رسول خداص أبوجندل را به مشرکان تحویل داد. ابوجندل که تازه از بند رهیده بود در حالی که توسط سهیل برده می‌شد فریاد می‌زد: «ای مسلمانان! آیا مرا به مشرکان پس می‌دهید تا مرا در دینم به فتنه بیندازند؟» و گفت: «آیا نمی‌بینید از دست آنان چه کشیده‌ام؟» او بسیار شکنجه شده بود.

مسلمانان که پیش از قضیه‌ی حدیبیه انتظار عمره را داشتند و با قبول این صلح، تا یک سال دیگر از آن محروم شده بودند با دیدن این جریان بسیار غمگین شدند. رسول خداص خطاب به ابوجندل فرمود: «ای اباجندل صبر پیشه کن و امید پاداش آن را داشته باش که خداوند برای تو و مستضعفانی که با تو هستند فرج و راه برون رفتی قرار خواهد داد. ما با آن‌ها پیمان صلح بسته‌ایم و به آنان عهد خدایی داده‌ایم و آنان به ما عهد داده‌اند و ما به آنان خیانت نمی‌کنیم».

پس از آن یکی از مسلمانان به نام ابوبصیر از مکه گریخته و به مدینه آمد. رسول خداص وی را نیز به دو تن از مشرکان که در پی او آمده بودند تحویل داد. اما ابوبصیر توانست آن دو را فریب دهد و یکی از آن‌ها را به قتل برساند و بگریزد. وی سپس به منطقه‌ای در ساحل دریای سرخ گریخت و در آنجا پناه گرفت. ابوجندل نیز توانست باری دیگر از مکه بگریزد و به ابو‌بصیر ملحق شود. کم کم تعداد زیادی از مسلمانان که از مکه گریخته بودند به علاوه‌ی مسلمانانی از قبایل غفار و اسلم و جهینه به آن‌ها ملحق شدند. آن‌ها که به هشتصد تن رسیده بودند کاروان‌های قریش را که از شام برمی‌گشتنتد مورد حمله قرار می‌دادند تا جایی که قریش به تنگ آمد و از رسول خداص خواهش کردند که آنان را به مدینه فراخواند! اینچنین بود که ابوجندل و دیگر مهاجران به مدینه رفتند و خداوند همانگونه که پیامبرص گفته بود برای آن مستضعفان راه چاره‌ای قرار داد.

وفات وی:

أبوجندلس در روز یمامه در حالی که 83 سال سن داشت به شهادت رسید. اما بر اساس روایت ذهبی وی به سال 18 هجری در طاعون عمواس در اردن وفات یافته است. س.

گردآوری و ترجمه:
عبدالله موحد

سایت عصر اسلام

IslamAge.com

حُباب بن منذِر**س**

او «حُباب بن منذِر بن جَموح بن زید بن حرام بن کعب بن غَنم بن کعب بن سلمه انصاری خزرجی سلمی» است. کنیه وی ابوعمر و گفته شده ابوعمرو است. وی دایی «منذر بن عمرو ساعدی» یکی از نمایندگان انصار در بیعت عقبه است که در حادثه «بئر معونة» به شهادت رسید.

فضائل وی:

بر اساس گفته واقدی و دیگران، حباب بن منذر اهل بدر است و در این نبرد شرکت داشته است. او همچنین در نبرد احد و خندق و همه غزوات دیگر به همراه رسول خداص بود.

رای و تدبیر وی:

حباب بن منذر به علت رای قوی و تدبیری که داشت به «ذو الرأی» مشهور بود. داستان نظر وی در جنگ بدر مشهور است که آن را از روایت ابن اسحاق از زهری در اینجا می‌آوریم:

«رسول خداص زودتر از مشرکان به بدر رسید. هنگامی که او [و یارانش] به چاه‌های بدر رسیدند در کنار نزدیکترین چاه توقف نمود. حباب بن منذر بن جموح گفت: ای رسول خدا آیا این جایگاهی است که خداوند به تو نشان داده و نباید از آن عبور کنیم و نه از آن عقب بمانیم یا این رای و نظر و جنگ و فریب جنگی است؟ رسول خداص فرمود: «بلکه آن رای و جنگ و فریب است». حباب گفت: ای رسول خدا اینجا منزلگاه [خوبی] نیست. بلکه برخیز تا آنکه همه چاه‌ها در پشت سرت قرار بگیرد، سپس همه چاه‌ها را پر کن به جز یک چاه، و سپس در کنار آن حوضی حفر کن. آنگاه با قوم [مشرکان] می‌جنگیم و ما آب می‌نوشیم و آنان نمی‌نوشند تا آنکه خداوند میان ما و آنان حکم نماید.

پس رسول خداص فرمود: «به رای [صحیح] اشاره نمودی» و به پیشنهاد او عمل نمود».

شجاعت وی:

همانطور که گفتیم این صحابی در همه غزوات شرکت نموده است. در روز احد در حالی که لشکر مسلمانان شکست خورد و بسیاری از آنان بر اثر شرایطی که پیش آمد گریختند و شایعه شهادت رسول خداص باعث شد انگیزه بسیاری از اصحاب برای ادامه نبرد از بین برود، او جزو کسانی بود که از رسول خداص دفاع کرد.

روایت شده است که در روز احد رسول خداص و چهارده تن از صحابه به همراهش در برابر هجوم مشرکان مقاومت کردند که هفت تن آنان از مهاجران و هفت تن دیگر از انصار بودند. ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله و ابوعبیده بن جراح و زبیر بن عوام، از مهاجران، و حباب بن منذر و ابودجانه و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ، از انصار.

او و همراهانش در غزوه احد با رسول خداص بیعت مرگ نمودند.

نظر وی در سقیفه بنی ساعده:

پس از وفات رسول خداص، انصار در سقیفه بنی ساعده برای انتخاب سعد بن عباده به عنوان امیر خویش به توافق رسیده بودند اما ابوبکرس خود را به آنجا رساند و نظر به انتخاب یک خلیفه از مهاجران داد.

حباب بن منذر گفت: از ما یک امیر و از شما یک امیر. ابوبکر در پاسخ وی گفت: خیر. اما ما امراییم و شما وزرا... پس یا با عمر بیعت کنید و یا با ابوعبیده... که عمرس رای به انتخاب ابوبکر داد و سپس با او بیعت نمود و پس از وی مهاجرین و انصار با او بیعت نمودند.

وفات وی:

حباب بن منذرس سرانجام در دوران خلافت عمر بن خطابس درگذشت. او بیش از پنجاه سال عمر نمود و نسلی از خود به جای نگذاشت. خداوند از وی و دیگر یاران رسول خداص خشنود باد.

ترجمه و تحقیق: عبدالله موحد

عصر اسلام

www.IslamAge.com

سعید بن زید، صحابی مستجاب الدعوه

نام کامل وی: «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی» قرشی عدوی است. مادرش «فاطمه بنت بعجة بن ملیح خزاعی» و کنیه‌ی وی «أبو الأعور» است. او پسر عموی عمر بن خطاب و همسر «فاطمه بنت خطاب»، خواهر وی هست که سبب اسلام عمر بن خطاب گردید و عمر بن خطاب نیز شوهر خواهر او «عاتکة بنت زید» است.

سعید از نخستین ایمان آورندگان و مهاجران است و پیش از وارد شدن رسول اللهص به خانه‌ی ارقم، اسلام آورد و به همراه همسرش فاطمه به‌سوی مکه هجرت نمود. رسول اللهص میان او و أبی بن کعبب پیوند برادری بسته بود.

او در همه‌ی نبردها به همراه رسول اللهص شرکت داشت، به جز غزوه‌ی بدر، زیرا برای اجرای ماموریتی از سوی رسول خداص به همراه طلحه بن عبیدالله به سوی شام رفته بود و به این علت از شرکت در غزوه‌ی بدر باز ماند، اما رسول اللهص برای وی سهمی از غنایم بدر در نظر گرفت؛ به همین دلیل بسیاری از علما وی را از اهل بدر می‌دانند.

وی پس از رسول اللهص در نبرد یرموک و محاصره‌ی دمشق و فتح آن شرکت جست و از سوی «ابوعبیدة بن الجراح» به ولایت آنجا منسوب شد، و وی اولین کسی است از این امت که ولایت دمشق را بر عهده گرفت.

احادیث سعید بن زید:

احادیث انگشت شماری از وی روایت شده است؛ بخاری و مسلم دو حدیث از وی روایت کرده‌اند و بخاری به تنهایی یک حدیث از وی روایت کرده است. ابن عمر و عمرو بن حریث و أبوطفیل عامر بن واثلة و گروهی از تابعین از وی روایت کرده‌اند.

امام بخاری از سعید بن زید روایت می‌کند که گفت: شنیدم رسول اللهص می‌فرماید: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ» «هر که چیزی از زمین را به ستم از آن خود کند (در قیامت) هفت زمین طوق گردن او خواهد شد».

یکی از بهشتیان:

سعید یکی از ده تنی است که رسول اللهص در دنیا به آنان بشارت بهشت را داده است که به «عشره‌ی مبشره» معروف هستند.

از عبدالرحمن بن عوفس روایت است که رسول اللهص فرمودند: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». [به روایت ترمذی و احمد].

«ابوبکر در بهشت است، و عمر در بهشت است، و عثمان در بهشت است، و علی در بهشت است، و طلحه در بهشت است، و زبیر در بهشت است، و عبدالرحمن بن عوف در بهشت است، و سعد [بن أبی وقاص] در بهشت است، و سعید [بن زید] در بهشت است، و ابوعبیدة بن جراح در بهشت است».

سعید بن جبیر/ می‌گوید: جایگاه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن ابن عوف و سعید بن جبیر چنین بود که در نبرد در جلوی رسول خداص قرار داشتند و در نماز در پشت سر وی بودند.

زید بن عمرو بن نفیل، پدر سعید:

زید بن عمرو، پدر سعید بن زید یکی از معدود کسانی است که در جاهلیت از عبادت بت‌ها و زنده به گور کردن دختران تبری جست و در جستجوی دین حق به سوی سرزمین شام سفر کرد و با یهود و نصارا آشنا گردید اما دینشان را نپسندید و گفت: «خداوندا من بر دین ابراهیم هستم». اما نتوانست به دین ابراهیم که چیز زیادی از آن باقی نمانده بود و توسط مردم به شرک آلوده گردیده بود، راهی بیابد. وی از اهل نجات است زیرا رسول اللهص او را ستوده است.

امام احمد در مسند خویش از مسعودی روایت نموده که سعید بن زید خطاب به رسول اللهص گفت: ای رسول خداوند؛ پدرم چنان بود که خود دیده‌ای و خبرش به تو رسیده است و اگر [نبوت] تو را درک می‌نمود بی‌شک به تو ایمان می‌آورد و از تو پیروی می‌نمود، پس برای وی آمرزش بخواه. رسول اللهص فرمودند: «آری، برای او آمرزش می‌خواهم، زیرا او [در قیامت] به تنهایی برانگیخته خواهد شد در حالی که خود یک امت است». [به روایت احمد و حاکم و طبرانی]

هشام بن عروه از پدرش از اسماء دختر ابوبکر صدیقب روایت می‌کند که گفت: زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که ایستاده به کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: «ای گروه قریش! به خداوند سوگند که جز من کسی از شما بر دین ابراهیم نیست». و او کسی بود که دختران را از زنده به گور شدن نجات می‌داد و اگر کسی می‌خواست دخترش را بکشد به او می‌گفت: «دست نگه دار! او را نکش، من خرجی او را می‌دهم!» پس آن دختر را بر می‌داشت و هنگامی که بزرگ می‌شد به پدر آن دختر می‌گفت: «اگر خواستی او را به تو بر می‌گردانم و اگر خواستی خودم خرج او را می‌دهم [و نزد خود نگه می‌دارم]». [بخاری به صورت معلق، و همچنین حاکم].

وی همچنین قریش را از زنا باز می‌داشت. اسماء دختر ابوبکر صدیق می‌گوید: زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که پیر و بزرگسال بود و در حالی که به کعبه تکیه داده بود می‌گفت: «ای جمع قریش وای بر حال شما! از زنا دوری کنید که زنا باعث فقر و تهیدستی می‌شود» [ابن کثیر در البدایة].

وی از خوردن گوشتی که بر انصاب (مکانی که برای بت‌ها ذبح می‌شد) ذبح شده بود خودداری می‌کرد و خطاب به قریش می‌گفت: «گوسفند را خداوند آفریده و برایش از آسمان آب فرو فرستاده و از زمین گیاه رویانده است، آنگاه شما آن را بر غیر نام خداوند ذبح می‌کنید». [به روایت بخاری]

خطاب پدر عمرس از ترس آنکه مردم تحت تاثیر سخنان او قرار گیرند گروهی از جوانان و اوباش قریش را مامور کرده بود که او را اذیت کنند و نگذارند وارد مکه شود. وی به این علت در خارج مکه زندگی می‌کرد و بصورت پنهانی وارد آن می‌شد.

زید بن عمرو بن نفیل پیش از مبعوث شدن رسول اللهص به پیامبری دار فانی را وداع گفت. خارجة بن عبد الله بن کعب بن مالک می‌گوید: شنیدم «سعید بن مسیب» زید بن عمرو بن نفیل را یاد می‌کرد پس گفت: زید، پیش از نزول وحی بر رسول اللهص هنگامی که قریش در حال بازسازی کعبه بودند، درگذشت.

منزلت سعید بن زید:

امام احمد از سعید بن زیدس روایت می‌کند که رسول اللهص خطاب به کوه حراء چنین فرمود:‌ «آرام بگیر ای حراء که بر تو نیست مگر پیامبر یا صدیق یا شهید» سعید می‌گوید: بر حراء نبود مگر رسول اللهص و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید. [به روایت احمد و دیگران]

داستان وی با اروی بنت أویس مشهور است. اروی مدعی شده بود که سعید تکه‌ای از زمین او را غصب نموده است و شکایت وی را به مروان، امیر مدینه برد. سعید در مقابل ادعای وی حدیثی را از رسول خداص روایت نمود و سپس از حق خود گذشت و علیه اروی دست به دعا برد:

هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که «أروی بنت أویس مدعی شد که سعید بن زید بخشی از زمینش را غصب نموده است پس شکایت او را به نزد مروان بن حکم (والی مدینه) برد. پس سعید [در دفاع از خود] گفت: چگونه ممکن است من چیزی از زمین او را غصب کنم پس از آنکه از رسول اللهص شنیدم که می‌فرمود: «هرکه از روی ستم یک وجب از زمینی را غصب نماید خداوند [در روز قیامت] هفت زمین را طوق گردن او خواهد کرد» مروان به او گفت: پس از این از تو دلیلی نخواهم خواست. پس سعد گفت: خداوندا اگر او دروغگوست چشم او را کور گردان و در زمینش جان او را بگیر. راوی می‌گوید: آن زن نمرد تا آنکه بینایی‌اش رفت و سپس در حالی که در زمینش راه می‌رفت در چاله‌ای افتاد و مرد». [به روایت مسلم].

سعید بن زید و شورای انتخاب خلیفه:

پس از ضربه خوردن عمر بن خطاب وی گروهی شش نفره را مسئول انتخاب خلیفه گرداند و فرزند خود ابن عمر را به شرط اینکه حق انتخاب شدن نداشته باشد عضو آن گرداند. اما سعید بن زید را از عضویت در این شورا منع نمود که دلیل آن خویشاوندی سعید با وی بود و از سوی دیگر عمر بن خطاب داماد وی بود، و گرنه سعید شایستگی عضویت در این شورا را داشت. این نشان دهنده‌ی تقوا و حسن تدبیر امیر المؤمنین عمر بن خطاب است.

وفات سعیدس:

نافع می‌گوید: سعید در «عقیق» وفات یافت، سپس به مدینه حمل شده و در آنجا دفن گردید. عبدالملک بن زید می‌گوید: سعد بن ابی وقاص و ابن عمر در قبر وی داخل شدند و ابن عمر بر وی نماز گذارد و آن در سال 50 یا 51 هجری، در دوران معاویهس بود. وی در هنگام وفات هفتاد و چند سال داشت.

نویسنده: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

صفیه دختر عبدالمطلب**ل** بانوی شجاع

وی صفیه دختر عبدالمطلب هاشمی، عمه‌ی رسول اللهص و خواهر حمزه بن عبدالمطلب و مادر زبیر بن عوامب می‌باشد. مادر وی هاله بنت وهب بن عبدالمناف است. هنگامی که نه سال داشت پدرش عبدالمطلب، سرور قریش دار فانی را وداع گفت و برادرش ابوطالب وی را سرپرستی نمود.

او بار نخست با حارث برادر ابوسفیان بن بن حرب ازدواج کرد و پس از وفات وی با «عوام» برادر خدیجه بن خویلد ازدواج کرد و از او صاحب فرزندانی به نام زبیر و سائب و عبدالکعبه گردید. او نقش مهمی در شکست دشمنان در نبرد احزاب بازی کرد.

اسلام وی:

مشخص نیست که وی به همراه برادرش حمزه اسلام آورده است و یا به همراه پسرش زبیر. او سپس با پیامبر بیعت نمود و به مدینه هجرت کرد. او از نخستین زنان مهاجر است. بر اساس قول صحیح در میان عمه‌های پیامبرص تنها وی اسلام آورده است.

جایگاه وی نزد رسول خدا:

وکیع بن هشام بن عروة از پدرش از عائشهلروایت می‌کند که هنگامی که آیه‌ی: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. نازل شد، رسول خداص برخواست و فرمود: «ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه دختر عبدالمطلب، و ای فرزندان عبدالمطلب، من نزد خداوند برای شما صاحب هیچ سود و ضرری نیستم اما هر چه از مال من می‌خواهید از من بخواهید».

در این حدیث رسول خداص وی را به همراه دخترش فاطمه ذکر می‌کند که نشان دهنده‌ی مقام وی نزد آن حضرت می‌باشد.

اخلاق و منش وی:

صفیه بانویی صابر و راضی به تقدیر خداوند بود و همه‌ی مصیبت‌ها را در راه الله تحمل می‌کرد. او زنی شجاع و بی باک بود.

روایت شده که وقتی برادرش حمزه در نبرد احد به شهادت رسید و جسدش مثله شد، خواست جسد برادرش را ببیند اما پسرش زبیر به او گفت: ای مادرم پیامبرص فرموده که تو باید برگردی. او گفت: به من خبر رسیده که جسد برادرم را پاره پاره کرده‌اند و برادرم در راه خداوند چنین شده است... و من صبر پیشه می‌کنم و اجر آن را می‌خواهم.

پس زبیر به نزد رسول خدا آمد و او را از این سخن مادرش مطلع ساخت و رسول خداص به آنان گفت به او اجازه دهند... صفیه به دیدار پیکر بی‌جان برادرش رفت و برای او استغفار کرد سپس دستور داد تا آن را دفن کنند...

شجاعت وی باعث شد مسلمانان در جنگ خندق از خطری حتمی نجات پیدا کنند...

نقش وی در غزوه‌ی خندق:

هنگامی که مسلمانان در جنگ خندق در برابر لشکر احزاب قرار گرفتند رسول خداص دستور داد تا زنان و ضعیفان در مکانی ایمن در داخل مدینه محافظت شوند.

اما یهودیان بنی قریظه عهد خود را زیر پا گذاشته و با احزاب همدست شدند و به همراه احزاب طرحی شیطانی برای شکست مسلمانان ریختند. نقشه‌ی آنان این بود که یهودیان از داخل مدینه زنان و پیران و کودکان را مورد تهدید قرار دهند تا مسلمانان مجبور شوند مواضع دفاعی خود را بر روی خندق ترک گفته و به داخل مدینه بیایند و از آن سو احزاب بتوانند از خندق عبور کنند و به مدینه حمله برند.

برای اجرای این طرح شیطانی، بنی قریظه یکی از مردان خود را برای بررسی وضعیت دفاعی زنان و کودکان مسلمان فرستادند تا مطمئن شوند که آنان هیچ دفاعی ندارند...

صفیه بنت عبدالمطلب بر بالای دژ حسان بن ثابت بود که متوجه آن یهودی شد پس میله‌ی خیمه‌ای را برداشت و مخفیانه به زیر آمد و آن یهودی را به هلاکت رساند.

یهودیان پس از آنکه جاسوسشان برنگشت مطمئن شدند که او کشته شده و گمان بردند نیرویی عظیم از مردان مسلمان از زنان و کودکان حفاظت می‌کند و بدین ترتیب فکر حمله به آنان را از سر به در بردند.

اینچنین بود که با شجاعت این بانوی مسلمان، مسلمانان از خطری عظیم جان سالم به درد بردند و سرانجام خداوند پیروزی خود را نصیب مسلمانان کرد و احزاب شکست خورده و مدینه را ترک کردند.

وفات:

وی سرانجام به سال بیستم هجری در خلافت عمر بن خطابس در سن هفتاد و سه سالگی وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.ل.

گرد‌آوری و ترجمه: عبدالله موحد

عصر اسلام

www.Islamage.com

عبدالله بن قیس العامری معروف به ابن ام مکتوم

وی «عبدالله بن قیس قرشی عامری» نام دارد. نام عمرو نیز برای وی گفته شده است.

از نخستین کسانی بود که اسلام آورد و هجرت کرد. هجرت وی پس از مصعب بن عمیرس و پیش از رسول خداص بود. وی در مدینه مردم را قرآن آموزش می‌داد. همچنین گفته شده وی کمی پس از غزوه‌ی بدر به مدینه مهاجرت کرده است.

ابن ام مکتوم نابینا بود و به همراه بلال و سعد و القرظ و ابومحذوره (که مؤذن مکه بود) به دستور رسول خداص اذان می‌گفت.

همچنین رسول خداص در غزوات و هنگامی که خود در مدینه نبود وی را به جانشینی خود انتخاب می‌کرد تا برای مردمی که در مدینه بودند امامت کند. گفته شده است پیامبرص وی را سیزده بار به جای خود امیر مدینه قرار داده‌است.

عروه می‌گوید: رسول اللهص با تعدادی از مردان قریش نشسته بود که درمیانشان عتبه بن ربیعه نیز وجود داشت پس ابن ام مکتوم آمد در حالی که سوالی داشت. پس رسول خداص (به دلیل مشغول بودن به سران قریش) از وی روی گرداند که این آیه نازل گردید: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ [عبس: 1-2]. «چهره درهم کشید و روی گرداند آنگاه نابینا به نزد وی آمد».

از براءس روایت است که گفت: وقتی آیه‌ی «مؤمنان خانه‌نشین با مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند» نازل گردید، رسول خداص زید را صدا زد و او را دستور داد که آن را بنویسد. زید استخوان کتف شتری را آورد و آن را نوشت. پس در این هنگام ابن ام مکتوم آمد و از نابیایی خود شکایت برد پس این بخش از آیه نازل شد: ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ «آنانی که زیان‌دیده نیستند»[[1]](#footnote-1).

از ابو لیلی روایت است که ابن ام مکتوم گفت: ای پروردگارم! عذر من را نازل کن. پس این آیه نازل شد که: ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ اما وی بعدها نیز به جهاد می‌رفت و می‌گفت: پرچم را به من بدهید که من کورم و نمی‌توانم فرار کنم! و مرا میان دو صف قرار دهید.

وی در دوران عمر بن خطاب به همراه سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه شرکت جست و گفته شده است در همان نبرد به شهادت رسیده است و گفته شده که پس از بازگشت از این نبرد در مدینه وفات یافته است. والله اعلم.

ترجمه و بازنویسی: عبدالله موحد

سایت عصر اسلام

www.IslamAge.com

عبدالله فرزند عبدالله بن ابی سلول

وی عبدالله بن عبدالله بن سلول بن مالک بن سالم انصاری خزرجی است. پدرش همان عبدالله بن ابی بن سلول است که از مشهورترین منافقان در مدینه است.

عبدالله از شدیدترین مردم بر پدر خویش بود و اگر عدم اجازه‌ی رسول خداص نبود وی قصد کشتن پدر خویش را داشت.

او از بهترین صحابه و از بزرگان آنان بود. نام ایشان پیش از اسلام، «حباب» بود که کنیه‌ی پدرش بر اساس این نام بود اما رسول خداص این نام را تغییر داد و وی را عبدالله نام نهاد.

از عاصم بن عمر بن قتاده روایت است که وقتی خبر آنچه عبدالله بن ابی در جریان بازگشت از غزوه‌ی بین المصطلق به زبان رانده بود به پسرش عبدالله رسید - یعنی وقتی مهاجرین و انصار در جریان بازگشت از این غزوه دچار اختلاف شدند و ابن ابی سلول گفت: ... به خدا قسم که داستان ما و این قریشی‌ها به مانند سخنی است که گفته‌اند: سگت را چاق کن تو را می‌خورد. به الله قسم که اگر به مدینه برگردیم عزیزترین اهل آن ذلیل‌ترین اهل آن را از آن بیرون خواهد کرد- وقتی این سخن به عبدالله رسید به نزد رسول خداص آمده و گفت: ای رسول خدا، به من خبر رسیده است که قصد داری به خاطر آنچه از عبدالله بن ابی به تو رسیده است او را به قتل رسانی، اگر واقعا می‌خواهی این کار را بکنی مرا دستور ده تا خودم این کار را انجام دهم... که به خدا قسم خزرجیان می‌دانند هیچکس درمیانشان بیشتر از من به پدرش خوبی نمی‌کند و من می‌ترسم که کسی دیگر را به این کار فرمان دهی و او را بکشد سپس نفسم به من اجازه ندهد که قاتل پدرم در میان مردم رفت و آمد کند و او را بکشم و به خاطر یک کافر دستم به خون مسلمانی آغشته شود و جهنمی شوم.

پس رسول خداص فرمود: «بلکه با پدرت نرمی خواهیم کرد و تا وقتی درمیان ماست با وی به نیکی رفتار خواهیم نمود».

عبدالله بن ابی بن سلول منافق در سال نهم هجری درگذشت پس رسول خداص به احترام پسرش لباس خود را به عنوان کفن بر عبدالله بن ابی منافق پوشاند و بر وی نماز گزارد و برای وی از خداوند طلب آمرزش نمود تا آنکه این آیه از سوی خداوند متعال نازل گردید: ­﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ﴾ [التوبة: 84]. «بر هیچ‌یک از آنان‌که مرده است هرگز نماز مگذار و بر قبرش مایست».

پدر وی در میان قومش ریاست داشت و مورد اطاعت آنان بود و اهل مدینه پیش از آنکه رسول خداص به آنجا هجرت کند قصد داشتند وی را به عنوان پادشاه خود برگزینند اما با آمدن پیامبر این کار انجام نگرفت و این باعث شد او کینه‌ی پیامبر را در دل گیرد و با او به مخالفت برخیزد.

عبدالله بن عبدالله بن ابی در غزوه‌ی بدر و دیگر نبردهای پس از آن شرکت جست و سر انجام در نبرد یمامه به شهادت رسید.

ترجمه و باز نویسی: عبدالله موحد

عصر اسلام

www.IslamAge.com

مصعب بن عمیر، سفیر اسلام و دعوتگر پیامبر

نام کامل وی «مُصعَب بن عُمَیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قُصَی بن کلاب بن مُرَة قریشی عَبدَری» بدری و کنیه‌اش ابوعبدالله است. او سفیر اسلام و دعوتگر پیامبر بود و «مصعب الخیر» لقب داشت.

مصعب از فاضلان و بزرگان و نیکان صحابه و از نخستین کسانی است که اسلام آورد. اسلام او هنگامی بود که پیامبر در خانه ارقم به دعوت سری مشغول بود.

جوان ناز پرورده قریش:

مصعب تا پیش از اسلام آوردن خوش‌گذران‌ترین جوانان قریش بود و مادرش توجه ویژه‌ای به او داشت. او زیباترین لباس‌ها را می‌پوشید و همه امکانات زندگی آن روز را در اختیار داشت.

ابراهیم بن محمد عَبدَری از پدرش نقل می‌کند که گفت: مصعب بن عمیر جوان زیبای قریش بود که پدر و مادرش او را بسیار دوست داشتند. مادرش ثروتمند بود و بهترین لباس‌ها را به او می‌پوشاند و وی خوش‌بوترین و معطرترین اهل مکه بود که کفش‌های حضرمی می‌پوشید...

اسلام مصعب و تحمل سختی‌ها:

مصعب از ترس قوم خود و به ویژه مادرش «خُناس بنت مالک» اسلام خود را پنهان داشت و مخفیانه به نزد رسول اللهص رفت و آمد می‌کرد تا آنکه «عثمان بن طلحه عَبدَری» از کار او آگاه شد و خانواده و مادرش را آگاه کرد. مادرش برای آنکه وی را مجبور به بازگشت از دین خود کند وی را حبس کرد و از همه اموالی که در اختیار داشت محروم نمود.

از عروة بن زبیر نقل است که گفت: به همراه عمر بن عبدالعزیز نشسته بودیم که وی گفت: روزی رسول خداص به همراه اصحاب خود نشسته بود که مصعب بن عمیر در حالی که بُرده‌ای پشمین که آن را با تکه‌ای چرم وصله زده بود بر تن داشت، وارد شد. یاران پیامبرص از روی دلسوزی و شرم سرشان را پایین انداختند زیرا نمی‌توانستند کمکی در حق او روا دارند. او سلام گفت و رسول خداص سلام وی را پاسخ داد و او را به زیبایی ثنا گفت و فرمود: «ستایش مخصوص خداوند است که دنیا را بر اهل آن دگرگون می‌کند. او - یعنی مصعب- را دیدم در حالی که در مکه جوانی نبود که مانند او نزد پدر و مادرش در ناز و نعمت باشد. سپس دوستی خیر و محبت خدا و رسولش، او را از آن وضعیت بیرون آورد».

او تا هنگامی که به حبشه مهاجرت کرد در حبس خانواده خود بود.

سفیر اسلام و دعوتگر پیامبر در مدینه:

وی پس از بازگشت از حبشه و بیعت عقبه نخست به مدینه مهاجرت کرد تا به مسلمانان قرآن آموزش دهد و برای آن‌ها در نماز امامت کند. پیامبرخداص او را به عنوان سفیر خود به مدینه فرستاد تا انصار را که پیش از آن در بیعت عقبه اسلام آورده بودند نسبت به دینشان آگاه سازد. او نخستین کسی بود که به مدینه هجرت کرد. براء بن عازبس می‌گوید: «نخستین مهاجران مصعب بن عمیر است».

ابن اسحاق می‌گوید: عاصم بن عمر بن قتاده به من گفت: مصعب بن عمیر برای آنان نماز را امامت می‌کرد زیرا اوس و خزرج [به دلیل دشمنی‌های باقی مانده از دوران جاهلیت] دوست نداشتند به امامت همدیگر نماز را به جای بیاورند.

براء بن عازب می‌گوید: نخستین کسی [از مهاجران] که به نزد ما آمد مصعب بن عمیر بود. به وی گفتیم پیامبرص چه کار کرد؟ گفت: او در جای خود است [یعنی هنوز هجرت نکرده است] و یارانش در پی من هستند. سپس پس از وی عمرو بن ام مکتوم [عبدالله بن ام مکتوم] آمد.

رسول خداص مصعب را بنا به درخواست دوازده تن از انصار که در بیعت عقبه اول شرکت داشتند به مدینه فرستاد. او در خانه‌ها و قبائل انصار به دیدار آن‌ها می‌رفت و برایشان قرآن را قرائت می‌کرد و به این صورت یک نفر، یک نفر و دو نفر، دو نفر اسلام می‌آوردند تا آنکه اسلام وارد بیشتر خانه‌های اهل مدینه گردید.

مصعب پس از رسیدن به مدینه در خانه یکی از بیعت کنندگان عقبه اول به نام «أسعد بن زرارة» منزل گرفت و بقیه اوس و خزرج را به اسلام فرا می‌خواند. یک روز در حالی که او و اسعد بن زرارة در بوستانی بودند، «سعد بن معاذ» ـ رئیس قبیله اوس ـ خطاب به «أسید بن حضیر» که پسر عموی سعد بود گفت: آیا پیش این دو نفر که آمده‌اند تا ضعیفان ما را فریب دهند نمی‌روی تا آن‌ها را از کارشان باز داری؟

اسید با نیزه خود به نزد آنان رفت أسعد با دیدن او به مصعب گفت: این سرور قوم خود است، و در مورد او به مصعب سفارش کرد.

هنگامی که اسید نزد آنان آمد به آنان گفت: چه باعث شده برای فریب دادن ضعیفان ما بیایید؟ اگر جان خود را می‌خواهید از اینجا بروید!.

مصعب با رویی خوش به او گفت: چرا نزد ما نمی‌نشینی و حرف ما را گوش نمی‌دهی؟ اگر آن را پسندیدی می‌پذیری و اگر آن را بد داشتی تو را از آنچه بد می‌دانی راحت می‌کنیم. پس مصعب قرآن را برای او خواند و او اسلام را پسندید و مسلمان شد و نزد سعد بازگشت.

سعد از او پرسید که چه کرده است و او در پاسخش گفت: به خدا در این دو مرد مشکلی ندیدم! سعد که بسیار خشمگین شده بود خود برخواست و به نزد آن دو رفت. مصعب همان سخنانی را که به أسید گفته بود به او نیز گفت و اینگونه خداوند سعد بن معاذ را نیز به اسلام هدایت نمود.

سعد بن نزد مردان بنی عبدالأشهل که از اوس بودند رفت و به آنان گفت: مرا در میان خود چگونه می‌بینید؟ گفتند: سرور ما و فرزند سرور ما. سعد گفت: حرف زدن من با مردان و زنان شما حرام است مگر آنکه اسلام آورید. اینگونه همه خانه‌های بنی عبدالأشهل اسلام آوردند و اسلام به همه خانه‌های یثرب گسترش یافت.

همچنین «عمرو بن جموح» پس از آنکه به مدینه آمد کسی را نزد او فرستاد تا درباره این دین از او بپرسد. مصعب درخواست او را پاسخ گفت و بخشی از سوره یوسف را برای او خواند.

او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه را برگزار کرد.

محمد بن عمر از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش روایت می‌کند که رسول اللهص میان مصعب و «سعد بن ابی وقاص» و «ابی ایوب انصاری» پیوند برادری بسته بود.

شهادت مصعب بن عمیر:

مصعب در نبرد بزرگ بدر شرکت داشت و در نبرد احد پرچمدار رسول اللهص بود. وی در نبرد احد پس از آنکه هر دو دستش را از دست داد پرچم را با بازویش به سینه چسبانده بود و تا آخرین لحظه مقاومت کرد و سرانجام توسط «ابن قَمِئه لیثی» به شهادت رسید. ابن قمئه که گمان کرده بود پیامبر را به شهادت رسانده است در میان قریش فریاد می‌زد که محمد را کشتم.

گفته شده است عُمر او در هنگام شهادت چهل سال یا کمی بیشتر بوده است و بر اساس قولی این آیه درباره او و دیگر یاران وی نازل گردیده است:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾ [الأحزاب: 23].

«از مؤمنان مردانی هستند که با الله در وعده‌ای که داده بودند راستی پیشه کردند».

مصعب، نمونه دعوتگر فداکار و خستگی ناپذیر:

خَبّابس می‌گوید: در حالی که تنها خشنودی خداوند را می‌خواستیم به همراه رسول اللهص هجرت کردیم، برخی از ما برای راه خود رفتند (یعنی شهید شدند) و چیزی از اجر خود را در دنیا نخوردند که مصعب بن عمیر از آنان است، در روز احد شهید شد و جز یک بُرده به جای نگذاشت که اگر سرش را با آن می‌پوشاندیم پاهایش آشکار می‌شد و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم سرش بیرون می‌شد، پس رسول اللهص فرمودند: «سرش را بپوشانید و بر پاهایش مقداری إذخر بگذارید» و برخی از ما ثمره کارش را در دنیا می‌چیند.

سعد بن ابراهیم از پدرش روایت می‌کند گفت: برای «عبدالرحمن بن عوف» غذایی آوردند، پس او گریست و گفت: حمزه کشته شد در حالی که جز یک لباس چیز دیگری نداشت که در آن کفن گردد و مصعب کشته شد در حالی که جز یک لباس چیزی برای کفن نداشت. از این می‌ترسم که خوبی‌ها و پاداش ما در همین دنیا به ما داده شده باشد، و گریست.

عامر بن ربیعه می‌گوید: مصعب بن عمیرس از هنگامی که اسلام آورد تا روزی که به شهادت رسید دوست نزدیک من بود. او با ما برای هر دو هجرت از مکه خارج شد و هیچ‌کسی را خوش اخلاق‌تر و کم اختلاف‌تر از او ندیدم.

مصعب بن عمیر برای کامل کردن مدال‌های افتخار خود تنها شهادت در راه خدا را کم داشت که آن را نیز به دست آورد. تاثیر مثبتی که مصعب در مسیر دعوت گذاشت انکار ناشدنی و بسیار بزرگ است. همین کافی است که او عامل اسلام آوردن سعد بن معاذ گردید. همان کسی که رسول خداص در شان وی فرمود: «عرش رحمان برای وفات سعد بن معاذ به لرزه در آمد». خداوند از همه آنان راضی باد.

نوشته: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

منابع

1. سایت قصة الإسلام.
2. مختصر السیرة، سایت الإسلام.
3. الروض الأنف، سایت الإسلام.
4. سایت نبي الإسلام.
5. طبقات ابن سعد.
6. الإصابة في تمییز الصحابة.
7. الاستیعاب في معرفة الأصحاب.
8. أسد الغابة في معرفة الصحابة.
9. سایت قصة الإسلام.
10. جامع صحیح امام بخاری - صحیح مسلم - البداية والنهایة - سیر أعلام النبلاء - طبقات ابن سعد - صفة الصفوة - أسد الغابة في معرفة الصحابة - الإصابة في تمييز الصحابة - الاستيعاب في معرفة الإصحاب - حلية الأولياء.
11. أسد الغابة في معرفة الصحابة.
12. سیر أعلام النبلاء، ويکي مصدر.
13. ويكيبيديا، الـموسوعة الحرة، صفية بنت عبد الـمطلب.
14. سایت رسول اللهص، صفية بنت عبد المطلب.
15. <http://www.rasoulallah.net/subject2.asp?parent_id=11&sub_id=1455>)
16. نزهة الفضلاء: 62/1، البدایة والنهایة: 49/7.
17. نزهة الفضلاء: 1/58، البداية والنهاية: 6/338، تفسير ابن كثير: 4/395.
18. أسد الغابة في معرفة الصحابة.
19. سیر أعلام النبلاء.
20. طبقات ابن سعد.
21. مصعب بن عمیر، الصحابی الداعیة، سایت نور الإسلام.
22. من أبطال الهجرة.. مصعب بن عمير، سایت قصة الإسلام.
23. نور الیقین في سیرة سید الـمرسلین.
1. - معنای کامل آیه این است: «مؤمنان خانه‏نشین که زیان‏دیده نیستند با آن مجاهدانى که با مال و جان خود در راه خدا جهاد مى‏کنند یکسان نمى‏باشند الله کسانى را که با مال و جان خود جهاد مى‏کنند به درجه‏اى بر خانه‏نشینان برتری بخشیده و همه را الله وعده نیکو داده و[لى] مجاهدان را بر خانه‏نشینان به پاداشى بزرگ برترى بخشیده است». [↑](#footnote-ref-1)